



• چهارشنبه ۱۱ مهر ۱۳۹۷ • شماره ۱۱۵۲

## حدیث روز

امام جواد(ع): عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است (یعنی خود را نیازمند خدا بداند).

<div><span><span> </span> <span> </span></span></div> <span></span>
بحار
<p>ذکر روز چهارشنبه</p> <p>صد مرتبه<span> </span>! یا حی یا قیوم»</p>

## در محضر بزرگان

**ویژگی عشق به امام(ع)**

مرحوم استاد علی صفایی حائری نوشته اند:
«آن چه ما به نام عشق امام(ع) با آن مأنوس شده ایم و به آن دل بسته ایم، عشق نیست و این نیاز ادامه یافتن و حرکت کردن نیست، که نیاز به سرگرم شدن و تنوع داشتن است. ما از امام(ع) نه خودش و نه خودمان، که خانه و زندگی را می خواهیم... ما بیشتر هارا فدای کمترها کرده ایم. و این است که عشق نیست، بازی است. مثل بازی بچه های است که متکاها را زیر پایشان می گذارند، تا به عروسک هایشان برسندو همین که رسیدند، فرار می کنند. امام(ع) وسیله است، برای چه؟ برای نان و آب و زن و فرزند؟! این ها که وسیله هایی دیگر دارند. او وسیله رسیدن است، جهت یافتن است، حرکت کردن است. پس توسل به او، به کار گرفتن او در جایی است که جایگاه اوست و درخور اوست. از او باید حرکت، جهت و هدایت گرفت. او را برای این کارها گذاشتند.»

**بر گرفته از «تومی آبی»**

## کار یکلماتور

**سید مصطفی صابری**

• حرف هایم از دهن افتاد روی کاغذ!
• رفتنت را نگاه کردم، نگاهم ماند، نگارم رفت.

• ماه بالایی سر، همه جا با من می آید اما تونه!
• تیک تاک ساعت، صدای پای زمان است.
• بهار با حوصله از درخت بالا رفت تا میوه زندگی بچیند.

## بریده کتاب

**یکهویی**

همراه دوست تان جایی رفته اید، منظره جالبی می بینید، تلفن همراه تان را در می آورید و عکس می گیرید. صفحه اینستاگرام تان را باز می کنید و می نویسید: «من و دوستم- همین حالا- یکهویی» در خیابان در حال حرکت اید؛ کسی به شما تته می زند، ناسازی شنویدو «یکهویی» خودتان را وسط یک دعوای خیابانی می یابید... مجموعه این «فتارهای یکهویی» در دنیای روان شناسی با عنوان رفتار تکانشی شناخته می شود. افراد زود رنج و عصبانی، افراد احساسی و افراد عجول، گوشه ای از رفتارهای تکانشی را به نمایش می گذارند. البته همه رفتارهای تکانشی بد نیست. مانند... خریدن نان پس از آن که بوی وسوسه انگیزش شما را به ناوایی می کشاند. امار رفتارهای تکانشی نیاز به مدیریت و کنترل دارد.

**بر گرفته از «مدیریت رفتارهای یکهویی» اثر فردریک فانزه**

## قرار مدار



## اندکی صبر

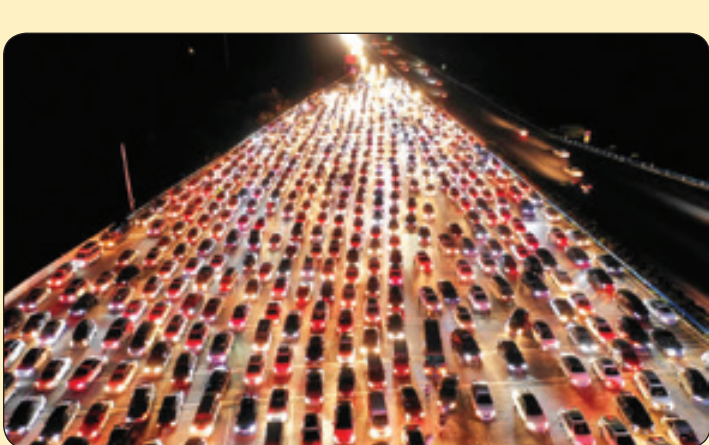
**فصل پاییز**

*حسین شادمهر*

چه دلاویز و قشنگ
بر سرت رو سری رنگارنگ
رنگ لبخند تو زیباست
مثل یک باغ پر از میوه سیب
و لب تو قرمز ی باغ انار
بر دلم عشق بیار
که دل انگیز منی
فصل پاییز منی



**دنیاهای تویات تصویر**



رویترز | ترافیک شبانگاهی، چین

**فتوشعر**



**خاطرات پیک موتوری**

**تصادف حاشیه ساز**

*ناصر علیرضایی*

یکی از دوستانم، زنگ زد و از من خواست با موتورم به آدرسی بروم، بسته ای را تحویل بگیرم و به خانه اش ببرم. بعد هم گفت: «ناهار هم مهمون منی، جایی قول ندی.» نزدیک ظهر به آدرسی که دوستم گفته بود رفتم. چون تاناهار وقت زیاد بود، آرام و خوش خوشک می رفتم و از رانندگی لذت می بردم. فکر کنم لبخندی هم می زدم چون بعضی از مردم با دیدن من لبخند به لبشان می نشست. ریه هایم از هوا پر و خالی می کردم و همه چیز برایم لذت بخش بود، فرمان را رها کردم و داشتم صدای ترق توروق انگشتانم را در می آوردم که ناگهان ماشین جلویی ترمز گرفت، تا به خودم آمدم «شُلق» از عقب کوبیدم به خودروی جلویی و خودم هم روی صندوق عقبی ولو شدم. راننده پرید بیرون، من هم از روی صندوق عقب پریدم پایین و خودم را معاینه کردم. خوشبختانه فقط مچ دستم یک کم درد گرفته بود. خانمی با یک بچه سه، چهار ساله هم از ماشین پیاده شدو بچه را روی صندوق عقب گذاشت. عقب ماشین کمی فر شده بود. باراننده که مرد میان سالی بود، دست دادیم و بنده خدا پرسید: «طوری که نشنیدید ان شاء...؟!؟» گفتم: «خدا رو شکر، نه. قبول دارم که مقصرم، خودمون حل و فصلش کنیم یا زنگ بزنیم پلیس بیااد؟»

گفت: «یک مبلغی عنایت کنید بریم به کارمون برسیم.»

گفتم: «چقدر تقدیم کنم؟»

یک نگاه به تورفتگی ماشینش کرد و گفت: «پنجاه تومان»

یک دفعه خانم جیبی کشید و گفت: «چی می گی هوشنگ، حالت خوبه؟ زده ماشین رو داغون کرده، می خوای با پنجاه تومان ولش کنی بره؟»

گفتم: «خانم، من هنوز پنجاه تومن رو هم قبول نکرده ام، شما بیشتر می خوای؟»

گفت: «پس زنگ می زنیم پلیس بیااد»

هوشنگ خان رفت سمت خانم و بچ بچه ای کرد. دیدم خانم کمی آرام شد، بعد بر گشت طرف من و گفتم: «همون پنجاه کافیه، قبول دارید؟» گفتم: «آره» پول را شمردم و به هوشنگ خان دادم. مجدد دست دادیم و عذر خواهی و خدا حافظی کردیم.

موتور را روشن کردم و هنوز راه نیفتاده بودم که خانم دوباره جیبی بلندتر از اولی کشید و گفت: «اویسا ببینم... را دیاتور ماشین سمواخ شده... از این جا داره آب می ریزه...»

گفتم: «خانم، رادیات که جلوی ماشیننه نه عقب!»

بعد همگی آبی را که از درز صندوق عقب به روی زمین می ریخت دنبال کردیم تا رسیدیم به پاچه شلوار بچه کوچولوی هوشنگ خان، هر سه به خنده افتادیم!

**منتخب های چی میگه**

## کارت تخفیف دلبیوسی!



سلام. جای سابقه دار های این ستون این هفته خالی بود ولی ممنون از همه که تر و تمیز و درست، طبق روش گفته شده تو مسابقه شرکت کردن. پیامک های بی ربط و بی نام و بی مزه متأسفانه حذف شدن. چند تا از جمله های بانمک تر رو انتخاب کردیم که می خونید.

د متون گرم و خوش باشین همیشه.

•پسر: شرمنده پول نقد هم را نیست، میشه کارت بکشم؟ پیر مرد: چگونه زن داداش، برو خدا رو شکر کن با دلار جهانگیری حساب کردم و اوست.

•پسر: دلار ندارم. پیر مرد: سکه بده!
•پسر: مگه نیم ساعت اول رایگان نیست؟ پیر مرد: وقتی زیادی فکر کنی همین میشه!

•عباس براتی
•دانشجو: عمو جان واسه ما قشر ضعیف قیمت تعاونی حساب کن، بذار بهمون بشینه! عمو: به ما هنوز بخشنامه ای ابلاغ نشده، نرخ آزاد شوهره کما فی السابق!
•احسان اسعدی
•پیر مرد: نه چندان بخور کز دهانت برآید، نه چندان که از ضعف جانت برآید!

•محمدرضا صدقیان
•پیر مرد: پسر جان باید به دلار پول بدی، نمی بینی رو در خار چکی نوشته؟
•رضا کمالیان
•پیر مرد: دغدغه پول خرد نداشته باشین، این دستشویی مجهز به کارخوانه! پسر: چقدر افتتاح این دستشویی طول کشید، کلیه هام ترکید!
•سید حسین آروند
•آقا اشتباه نمی کنی؟! با این پولی که شما داری می گیری من پارسال بلیت کنسرت می خریدم ها!

•پیر مرد: شرایط ورود به دستشویی: واریز مبلغ هزار تومان علی الحساب، عدم سابقه سوء پیشینه و فرار از پلیس، داشتن سلامت کامل جسمانی و توانایی برای بلند شدن!

•پسر: پدر جان تو که روت اون وره، چرا دستت رو دراز کردی؟! پیر مرد: آخه به نفعته زود پولت رو بدی، وگرنه چند ثانیه بگذره نرخ توالت با نرخ جدید دلار حساب میشه!
•پسر: پدر جان وقتی خواستم برم دستشویی، مبلغ پایین تر گفتی که! پیر مرد: برو خدا خیرت بده، می دونی تو این سه دقیقه که دستشویی بودی دلار چقدر بالا رفت؟!
•عباس یاسفری
•پسر: آقا حساب مون چقدر شد؟! لطفا مدتش رو هم بیشتر کنید، من از این بلیت های ۷۰۰ درصد تخفیف دارم ها!
•فرهاد دوست علی
•پیر مرد: مگه نمی بینی بالانش خار چی نوشته WC؟ خب از دلار اثر می گیره!
•علی مختاری



گتی ایمج | طرفداران مسابقات جهانی گلف، انگلستان

**تاپخند**

- تو دانشگاه از آدنتها چیزی که ثابت نیست شهری یه ثابت!
- قبیلا می گفتن طرف انگار تو پُر قو بزگ شده، کاملاً مشخصه با پوشک ۱۰۰ هزار تومنی آشنایی نداشتن!
- خیلی دوست دارم از یکی این جمله «از شما بعیده» رو بشنوم، ولی متأسفانه هیچ وقت از من بعید نبوده!
- آدم ها وقتی مثل گذشته نمی تونن از سوء استفاده کنن میگن خیلی عوض شدی!
- فیفا ۱۹ کمتر از یک میلیون و پونصد نیست، رسماً اون داره باتو بازی میکنه نه تو با اون!
- لطفاً تا چند ساعت بعد تموم کردن فیلم یا کتاب، همون موقع که جو گیرید، با هیچ کس حرف نزنید!

**دور دنیا**

**چشم انسان می تواند تصاویر شبخ را ببیند**



است، دانشمندان اسکاتلندی در دانشگاه هریوت وات به این نتیجه رسیده اند که چشم انسان برای دیدن این تصاویر نیاز پیدا به راحتی می تواند محاسبات لازم را انجام دهد. به گفته دانیل فاسیو یکی از این محققان، اگرچه مغز به تنهایی قادر به تشخیص این تصاویر نیست، ولی چشم همه الگوها را تشخیص می دهد، اطلاعات را حفظ و همه آن ها را باهم ترکیب می کند.

**زن ۷۰ ساله باریش ۳۵ ساله!**



زنی دارد که هیچ کس ندارد. «موختار ۳۵ سال است که ریش هایش را کوتاه نکرده است و می گوید سال ها پیش یک زن سالخورده به او نزدیک شد و گفت که نباید ریش هایش را کوتاه کنی. موختار به نگاه های کنجکاو و پرسش گر عادت کرده و جالب این جاست در روستای محل اقامتش به زنانی که ریش دارند با احترام برخورد می شود!

**پایان جهان چه زمانی فرامی رسد؟**



**نیم دقیقه ای**

آقای بیل از راه رسید و خسته روی مبل نشست. همسرش کنارش نشست و با خجالت پرسید: «عزیزم... برای اولین سالگرد ازدواج مون چه هدیه ای در نظر گرفتی؟» بیل با مهربانی گفت: «یک سفر عالی، واسه فرانسه!»

زن با خوشحالی گفت: «وای عالیه! ممنونم... وقتی برای اولین سالگرد ازدواج این هدیه محشر رو در نظر گرفتی، واسه دهمین سالگرد ازدواج مون چی کار می خوی کنی؟!» بیل با لبخند پت و پهنی پاسخ داد: «بلیت برگشت از فرانسه رو می گیرم و تورو از اون جا به خونه برمی گردونم!»



**نیاز طنزی ها**



ترجمه و تصویر سازی: فرنگیس یاقوتی، سعید مرادی

**نیاز طنزی ها**



از چاقی رنج می برین؟ اعتماد به نفس ندارین؟ نمی دونین چطوری دل همسرتون رو به دست بیارین؟ دنبال راه های موفقیت هستین؟ خب ما قبلا کلی مطلب راجع به همه این ها داشتیم و الان دوست داریم بدوینم دقیقاً چقدر نظر شما رو تأمین کردیم. پس هر روز از ساعت ۱۱:۳۰ تا ۱۲:۳۰ با ۰۹۳۶۶۰۰۰۵۱۳۷ تماس بگیرین و به ما کمک کنین بدوینم چه مطالبی دوست دارین و کدوم مطالب ما خوب یا بد بوده، منتظریم.



فرانس پرس | رئیس جمهور کنگو یک تن عاج فلج قاچاق کشف شده را آتش می زند

**تفال**

می نمایم عکس می در درنگی مه وشت بس غریب افتاده است آن مور خط گرد خت گر چه نبود در نگارستان خط مشکین غریب

**از اون لحاظ**

**در تراس اتاق من چه می گذرد؟!**

*محمد امین فرهاد مهر* طنز پیر داز

«نه ممنون دیگه چی دارید؟» گفت: «پس این چراغ جادو رو ببر.»
در حال مالیدن چراغ بودم که ناگهان تکان خورد و فردی از بین حجم زیادی دود بیرون آمد و گفت: «چونم داداش؟» گفتم: «داداش چیه بی ادب؟ من سرور تم ها.» گفت: «باشه حالا بدیخت! لنگ به سرور گفتنی؟!» گفتم: «حالا سه تا آرزوم رو بگم؟» گفت: «زکی! من تو آرزوهای خودم موندم. این دود فکر کردی از چیه؟ روزی سه پاکت سیگار می کشم تو این گرونی.» دست زدم روی شانه اش و گفتم: «داداش بیا این پنجاه تومن رو بگیر برو بز به به یز خمی.»

خلاصه پس از یک روز خسته کننده بر گشتم خانه و دیدم پدر بزرگوارم باز در حال خندیدن است. با ترس گفتم: «دیگه کی مهمونمه؟» گفت: «برات عروس گرفتم.» با بغض گفتم: «راستی می گین؟ کو کجاست؟ کاش می گفتین اتاقم رو مرتب کنم حداقل!»، گفت: «راحت باش

این عروس هلندی ها کلا از این تعارفات ندارن؛ توقفس خودش راحت! راحته!»

بدون فوت وقت به پشتیبانی این عنکبوت ها مراجعه کردم تا تارهایم را شارژ کنند، اما گفتند به دلیل نوسانات بازار، خدمات و فروش ندارند. پر سیدم: «جاییگرنش چی دارید؟» مسئول مربوط گفت: «اگه ارشاد گیرنده به شل سوپر من داریم.» گفتم: «بیخیال، محصول داخلی بدون گیر و گور چی دارید؟» گفت: «حسن کیچل خوبه؟» گفتم: «نه بابا، دیگه چی دارید؟» گفت: «کدو خوبه؟» گفتم: «کدو کدو قلقله زن؟ از این گردها که مامان بزرگه رفت توش؟» گفت: «نه اونو تموم شده،» از این مدل بادمچونیا که سبزه داریم فقط.» گفتم:

**پادش به خیر**



**ماوشما**

داستانک، ترسانک، سوتی، شعر، عکس و هر ایده بامزه و جالب خود را به پیامک ۰۹۹۹۲۰۰۰ شماره ۱۸۴۰۱۳۷۴۱ در پیام رسان ایتا بفرستید.

• مردان ثروتمند تنوع طلب می شوند یا مردان فقیر؟ مردان ثروتمند به دنبال هوس بازی می روند یا مردان فقیر؟ فساد اخلاقی چه ارتباطی با اقتصاد دارد؟ چیزی که ما الان در جامعه می بینیم، فقیر و ثروتمند نمی شناسد، بنده شاهد آزارهای کلامی بسیاری به زنان از سوی عده ای از مردان هستم. پوشش و ظاهر زنان چقدر در این زمینه تأثیر دارد؟
• شناسن منو! دیر جواب بدم، نمیگن با کلاس، میگن بچه پایین شهره، نت نداره...

مسعود مجنونپور

